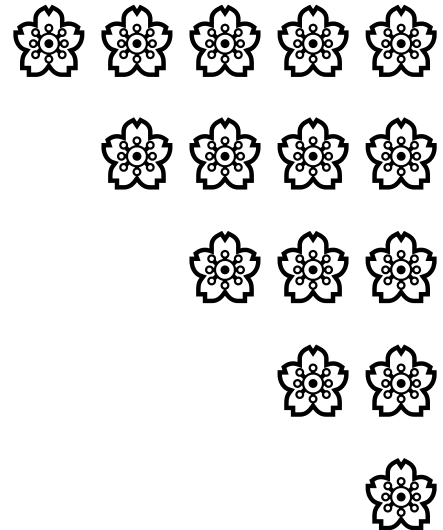


• شوهر غیر تی— (👤) من—, [۲۹,۰۵,۲۰ :۰۰ ۲۲]

[In reply to • شوهر غیر تی— (👤) من—]



part_365#

#عروس_ارباب_زاده

سرش رو با تاسف تکون داد میدونست حق با من هست

_ ارباب زاده

_ جان

_ شما میخوايد چيكار كنيد با ترانه ؟

اخماش تو هم فرو رفت

_ مشخص هست طلاقش ميدم ، ترنم رو ميدم به پدرش

اين هيچ جاي سئوالی نداره

_ بنظرتون رضا قبول ميكنه باهاش ازدواج كنه ؟

_ واسم مهم نيست چون رضا يه مرد هست غيرت داره

شايد بخاطر عشقی كه نسبت بهش داره يه فرصت

دوباره بهش بده اما من هيچوقت نميخوام دوباره چشمم

بهش بيفته

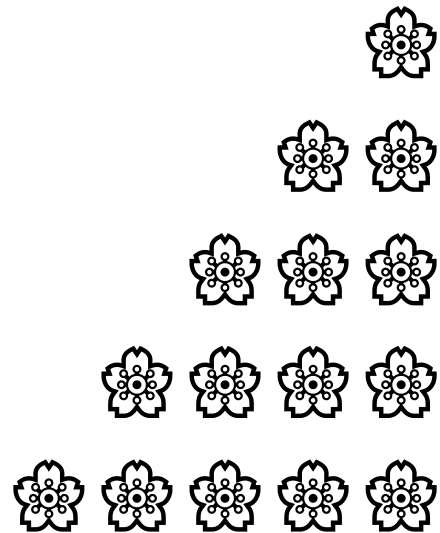
_ ترانه رو نميتونم درك كنم با عشقی كه رضا بهش

داشته و ...

وسط حرفم پريد :

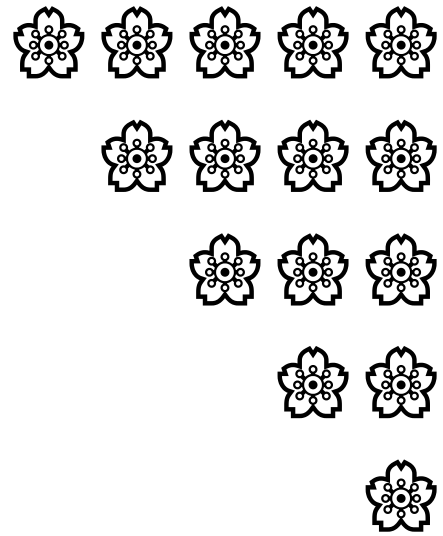
– رضا عاشقش بوده اما یه عاشق واقعی هیچوقت نمیره
سمت زن متاهل درسته ؟

خیره بهش شدم داشت درست میگفت ، کار رضا اصلا
اخلاقی نبود میدونستم اگه ارباب زاده بهش رحم کرده
بخاطر دخترش ترنم هست چون دوستش داره



• شوهر غیر تی — من — ، [۲۰، ۰۵، ۳۰، ۳۳ : ۱۰]

[شوهر غیر تی — من] In reply to



part_366#

#عروس_ارباب_زاده

این بحث تموم شده بود نباید اجازه میدادم ارباب زاده با فکر کردن بهش حالش خراب بشه ، درست بود هیچ علاقه ای نسبت به ترانه نداشت اما چند سال طولانی زنش بوده و باهاش بازی کرده میدونستم این واسه یه مرد مثل ارباب زاده سخت هست که بازیچه شده

_ ارباب زاده

خش دار گفت :

_ بله

_ میتونیم بعد طلاق دادن ترانه بریم شهر با پسرمون یه
زندگی جدید شروع کنیم ؟

پوز خندی زد :

_ نه

متعجب بهش خیره شدم بعدش پرسیدم :

_ چرا نه ؟

_ چون من دیگه نسبت به هیچ زنی اعتماد ندارم و اجازه
نمیدم بریم شهر حالا کاملا متوجه شدی

با شنیدن این حرفش دود داشت از سرم خارج میشد
اصلا باورم نمیشد داشت اینطوری برخورد میکرد

_ حتی به من اعتماد ندارید ؟

_ نه

بعدش بلند شد رفت و من هنوز خشک شده سرجام
نشسته بودم ، انگار ارباب زاده یه ادم دیگه شده بود
چجوری میتونست همچین چیزی بهم بگه

* * * *

چند مدت تو مزرعه بودیم اما ارباب زاده خیلی سرد باهام
برخورد میکرد ، بخاطر شرایطی که پیش اومده سعی
میکردم درکش کنم اما رفتارش وحشتناک باهام بد شده
بود ، یجوری رفتار میکرد انگار من برده اش هستم
درست شده بود مثل روز های اول که زنش شده بودم و
قصد داشت ازم انتقام بگیره داشتم میترسیدم بشدت
چون ارباب زاده ترسناک شده بود!

_ ستاره

به سمت مامان نازگل برگشتم و گفتم :

_ جان

_ حالت خوبه ؟

سرم رو به نشونه ی مثبت واسش تکون دادم :

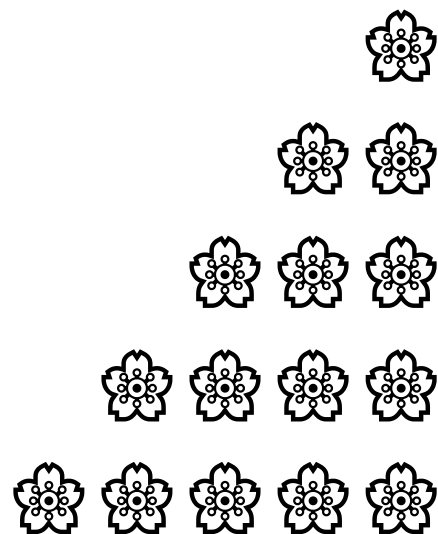
_ آره

_ پس چرا احساس میکنم از وقتی برگشتید یه جوری
هستید نکنه چیزی شده ؟

_ مامان نازگل

_ جان

_ ارباب زاده دوباره مثل روز هایی شده که میخواست ازم
انتقام بگیره



• شوهر غیر تی— (🌸) من—, [۱۰:۲۸ • ۱,۰۶,۲۰]

[In reply to • شوهر غیر تی— (🌸) من—]



part_367#

#عروس_ارباب_زاده

مامان نازگل وحشت زده بهم خیره شد و بعد گذشت چند

ثانیه گفت :

_ تو منظورت چیه ستاره؟

_ رفتارش باهام بشدت بد شده همش سعی داره من رو تحقیر کنه مثل همون روز ها شده مامان این واسه من خیلی عجیب هست

چشمه‌هاش رو با درد روی هم فشار داد

_ تو جدی هستی؟

_ آره

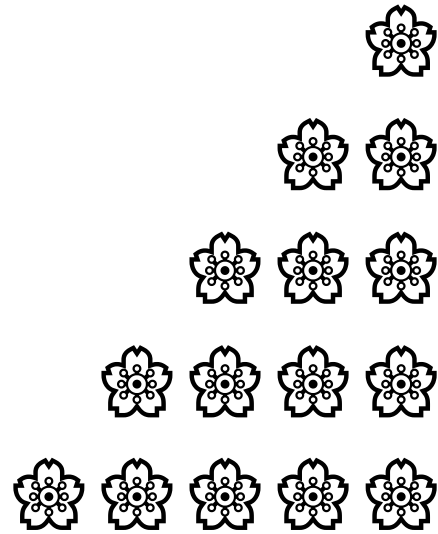
_ شاید بخاطر ترانه اینطوری شده ، یه چند روز بگذره درست بشه هان؟

_ نمیدونم مامان نازگل خیلی عجیب شده منم انقدر با دیدن حال ارباب زاده حالم بد شده که نمیدونم چی باید بگم!

دستم رو گرفت و فشاری بهش داد

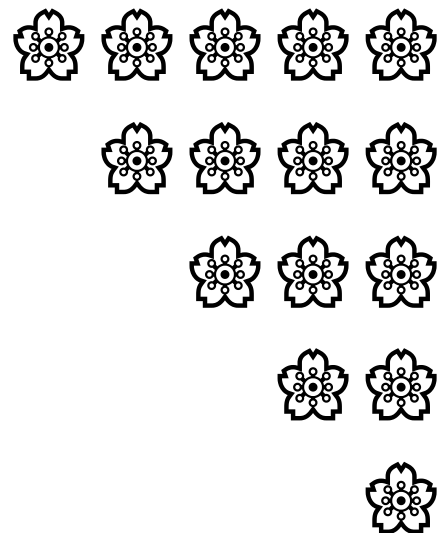
_ نگران نباش بزار یه مدت بگذره درست میشه ، رضا بیاد ترانه رو بیره

- _ کارای طلاق ارباب زاده چطور پیش میره ؟
- _ کارای طلاق همشون خوب پیش رفتن و سه روز دیگه
ثبت میشه طلاقشون
- نفسم رو آسوده بیرون فرستادم و گفتم :
- _ با رفتن ترانه احساس میکنم مشکلاتمون کم میشه و
میتونیم خانواده خوشبختی بشیم نظر شما چیه ؟
- خواست چیزی بگه که یهو ساکت شد داشت به پشت
سرم نگاه میکرد به عقب برگشتم با دیدن ترانه اخمام رو
تو هم کشیدم و گفتم :
- _ تو اینجا چیکار میکنی ؟
- خیره بهم شد و گفت :
- _ اومدم نقشه های تو رو ببینم
- پوزخندی بهش زدم :
- _ من مثل تو نیستم که واسه نابود کردن زندگی بقیه
نقشه بکشم



• شوهر غير تيب (ه) منـ • [۱۰:۴۲ • ۲,۰۶,۲۰]

[شوهر غير تيب (ه) منـ • In reply to]



#عروس_اربابزاده

_ من عاشق ارباب زاده بودم دوستش داشتم من ...

دستم رو بالا بردم که ساکت شد ، بلند شدم رفتم

روبروش ایستادم و گفتم ؛

_ خواهش میکنم دیگه چیزی نگو چون داری باعث

میشی منفور بشی تو اصلا عاشق ارباب زاده نبودی

چشمهات برق بدی زد :

_ عاشقتش بودم !

_ اگه عاشقتش بودی پس چرا من اصلا متوجه نشدم هان

؟

با شنیدن این حرفم خیره بهم شد و گفت :

– چون تو خودت عاشقش هستی دوست نداری مال

کسی جز تو بشه

– پس رضا چی ؟

با شنیدن اسم رضا رنگ چشمه‌هاش عوض شد ، سرم رو

با تاسف تکون دادم :

– داری حتی خودت رو گول میزنی ترانه تو اصلا نمیدونی

چی میخوای !

– وارد زندگی ارباب زاده نشو

ابرویی بالا انداختم و گفتم :

– چرا ؟

– چون ارباب زاده هیچوقت نمیتونه باهات خوب رفتار کنه

اون ...

– بسه

با شنیدن صدای عصبانی مامان نازگل ساکت شد ، اومد

کنارم ایستاد و خطاب به ترانه گفت :

_ تو خجالت نمیکشی بعد کار های زشتی که انجام دادی
باید پشیمون باشی اما همچنان ایستادی و با وقاحت
داری به رفتارت ادامه میدی !.

چشمه‌هاش رو محکم روی هم فشار داد :

_ هیچ دلیلی واسه خجالت کشیدن نیست چون من ...

_ ترانه

رضا بود که اسمش رو صدا زده بود ، به عقب برگشت و
گفت :

_ بله